**5شنبه 4/14/1403--27ذیحجه1445-**4**ژوئیه2024-درس 43تفسیر ترتیبی مدیریتی قرآن کریم- خبائث و طیبات ملاک مقررات سازمان**

[سوره المائدة (5): آيات 101 تا 103]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْها وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (101) قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها كافِرِينَ (102) ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِيلَةٍ وَ لا حامٍ وَ لكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (103)

ترجمه آيه‏

اى مردم مؤمن، از چيزهايى كه اگر براى شما آشكار شوند، ناراحت خواهيد شد، سؤال نكنيد و اگر هنگام نزول قرآن سؤال كنيد، براى شما ظاهر ميشود. خداوند از آن سؤالات عفو كرده است و خداوند آمرزگار و داراى حلم است.

گروهى پيش از شما چنين سؤالاتى كردند، آن گاه به جواب آن كفر ورزيدند.

خداوند بحيره و سائبه و وصيله و حامى را قرار نداده است، لكن مردم كافر، بخداوند افتراى دروغ مى‏بندند و بيشترشان عقل ندارند.

بيان آيه 101

لغت‏

ابداء: اظهار. بدوّ: ظهور. بداء: تغيير راى مثل: «وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا» (جاثيه 33: و زشتيهاى كردارشان بر ايشان آشكار شد) كلمه «بداء» هر گاه در مورد خداوند استعمال شود به معناى اراده است، نه آنچه قومى از جهال تصور مى‏كنند. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قل ما بدا لك من زور و من كذب‏ |  | حلمى اصمّ و اذنى غير صمّاء |
|  |  |  |

بگو: براى تو دروغى ظاهر نشده است، بردبارى من استوار و گوشم شنواست.

اعراب‏

اشياء مجرور است لكن از آنجا كه غير منصرف است، مفتوح شده، كسايى گويد:

آخر اين كلمه «به حمراء» شباهت دارد و غير منصرف است. برخى هم اين كلمه را در اصل «شيئاء» بر وزن «فعلاء» و اسم جمع دانسته‏اند و گويند: دليل جمع نبودن آن اين است كه جمع بسته ميشود به «اشاوى» مثل «صحراء، صحارى».

إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ‏: جمله شرط و جزا در محل جر و صفت «اشياء» است.

شأن نزول‏

درباره شان نزول اين آيه، اختلاف است. زهرى و قتادة بن انس گويند:

- مردم سؤالات بسيارى از پيامبر خدا كردند، تا اينكه خشمگين شد و برخاست و در ضمن سخنانى كوتاه، فرمود:

- از من سؤال كنيد. بخدا، هر چه بپرسيد، پاسخ مى‏دهم.

مردى از بنى سهم بنام «عبد اله بن حذافه» كه در باره نسبش مردم گفتگو داشتند، برخاست و گفت:يا نبى اللَّه، پدر من كيست؟

فرمود:

- حذافة بن قيس، پدر تست مردى ديگر برخاست و گفت:

- پدرم كجاست؟

فرمود:

- در آتش عمر بن الخطاب، برخاست و پاى پيامبر را بوسه داد و گفت:

- يا رسول اللَّه، ما نسبت به شرك و جاهليت، تازه عهد هستيم. از ما در گذر، تا خداوند از تو در گذرد.

در اينوقت، خشم پيامبر فرو نشست و فرمود:

- بخدايى كه جانم بدست اوست، بهشت و جهنم، در عرض اين ديوار براى من مصور شد ولى روزى- از لحاظ خير و شر- مثل امروز نديده بودم! ابن عباس گويد:

- مردمى بودند كه گاهى از روى مسخرگى و گاهى براى امتحان از پيامبر، سؤالاتى مى‏كردند، يكى مى‏گفت:

- پدرم كيست؟

ديگرى ميگفت- پدرم كجاست؟

ديگرى كه شترش را گم كرده بود، مى‏گفت:

- شترم كجاست؟

از اينرو خداوند متعال، اين آيه را نازل كرد.

از على ع و ابو امامه باهلى است كه روزى پيامبر براى مردم سخنرانى كرد و فرمود:

- خداوند حج را بر شما واجب كرده است.عكاشة بن محصن و بقولى سراقة بن مالك گفت:

- يا رسول اللَّه، در همه سال؟

پيامبر او را پاسخ نگفت و او دو بار يا سه بار سؤال خود را تكرار كرد. پيامبر فرمود:

- واى بر تو، چه چيز ترا ايمن مى‏كند؟ اگر بگويم: آرى، واجب ميشود و اگر واجب شد، شما از عهده آن بر نخواهيد آمد و ترك مى‏كنيد و اگر ترك كنيد، كافر مى‏شويد. بنا بر اين همانطورى كه من شما را رها كرده‏ام، مرا رها كنيد. مردم پيش از شما بواسطه كثرت سؤال و آمد و شد زيادى نزد پيامبران، هلاك شدند. هر گاه شما را به چيزى امر كردم، تا حدى كه قدرت داريد، انجام دهيد و هر گاه شما را نهى كردم، اجتناب كنيد.

مجاهد گويد: آيه هنگامى نازل شد كه از پيامبر درباره «بحيره، شائبه، و صيله و حامى» (شرح آنها در ذيل آيه 103 خواهد آمد) سؤال كردند، نازل شد.

مقصود

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ‏: خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته، آنها را نهى مى‏كند كه از امورى كه در دين مورد احتياجشان نيست، سؤال نكنند، زيرا اين امور هر گاه ظاهر شوند، باعث ناراحتى و پريشانى آنها خواهد شد. هم چنان كه آن مرد از مكان پدر خود پرسيد و پيامبر فرمود: در جهنم است! برخى گويند: يعنى از چيزهايى كه خداوند از آنها عفو كرده است سؤال نكنيد كه اگر براى شما آشكار شود، ناراحت مى‏شويد. بنا بر اين جمله‏ «عَفَا اللَّهُ عَنْها» صفت براى «اشياء» است يعنى: «خداوند از بيان آنها خوددارى كرده و درباره آنها حكمى نداده است» كلام زجاج نيز بر همين معنى دلالت مى‏كند، زيرا او مى‏گويد:

- خداوند در اين آيه اعلام كرده است كه چنين سؤالاتى نبايد بشود، زيرا اگر جواب آنها ظاهر گرديد، موجب ناراحتى خواهد شد، مخصوصاً هنگامى كه از پيامبر سؤال كنند كه آيات را براى آنها بيان كند. بدينترتيب خداوند متعال از چنين كارى‏نهى كرده و اعلام مى‏دارد كه: جهتى ندارد كه شما از چيزهايى سؤال كنيد كه خداوند از آنها عفو كرده است. بسا اگر جواب آن ظاهر شود، باعث سرافكندگى سؤال كننده شود.

على ع نيز به همين معنى اشاره كرده، مى‏فرمايد:

- خداوند، واجباتى را براى شما معين كرده است، آنها را تضييع نكنيد و شما را از چيزهايى نهى كرده، هتك حرمت نكنيد و از چيزهايى ساكت شده است كه سكوت او از روى فراموشى نيست، خود را بزحمت ميفكنيد.

مجاهد گويد: هر گاه از ابن عباس سؤالى ميكردند كه درباره آن دستورى نرسيده بود، مى‏گفت: اين از چيزهايى است كه عفو شده، سپس همين آيه را تلاوت مى‏كرد.

وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ‏: و اگر خيلى اصرار داشته باشيد و هنگام نزول قرآن سؤال خود را دنبال كنيد، جواب آن براى شما ظاهر خواهد شد.

به شرطى كه مقصود شما ناراحت كردن پيامبر گرامى اسلام نباشد. برخى گفته‏اند:

- يعنى: اگر در هنگام نزول قرآن از چيزهايى سؤال كنيد كه در دين مورد احتياج شما باشد، براى شما آشكار خواهد شد. اين اشيا، غير از اشياى اولى است.

لكن گفته است: اگر از آن اشيا كه سابقاً ذكر شد، سؤال كنيد.

برخى گفته‏اند:

- ضمير به همان اشياى اول بر مى‏گردد و مقصود اين است كه اگر در موقع نزول فرشته وحى، از آن اشيا سؤال كنيد، جواب آن براى شما روشن خواهد شد، بنا بر اين بهتر است كه سؤال نكنيد.

عَفَا اللَّهُ عَنْها: خداوند از سؤالات شما كه موجب آزردگى خاطر پيامبر مى‏شد، عفو كرده است.

وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ‏: خداوند آمرزنده و داراى حلم است و ديگر تكرار نكنيد. اين معنى از ابن عباس است بنا بروايت عطا.

بنا بر اين كه جمله‏ «عَفَا اللَّهُ عَنْها» صفت براى «اشياء» باشد، معناى آيه، چنين‏است:

- سؤال نكنيد از چيزهايى كه خداوند از بيان آنها خوددارى كرده است، زيرا شما به آنها احتياجى نداريد و اگر براى شما ظاهر شود، دچار غم و افسردگى خواهيد شد.

برخى گفته‏اند: اين آيه در باره موضوعاتى نازل شده است كه امتهاى پيشين از پيامبران خود درخواست مى‏كردند، آيه بعد، اين قول را تاييد مى‏كند.

نظم آيه‏

درباره اتصال اين آيه، به آيات بعد، وجوهى است:

1- اين آيه متصل است به «تفلحون» زيرا شرط فلاح و رستگارى سؤال نكردن از چيزهايى است كه مورد نياز نيستند 2- اين آيه متصل است به‏ «ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ» زيرا پيامبر هر چه به مصلحت است بيان مى‏كند، بنا بر اين شما از چيزهاى بى‏فايده، سؤال نكنيد 3- اين آيه، متصل است به‏ «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَكْتُمُونَ» يعنى از او سؤال نكنيد كه اسرار شما را فاش مى‏كند.

بيان آيه 102- 103

لغت‏

بحر: شكافتن «بحرت اذن الناقة» يعنى گوش شتر را شكافتم. بحيرة بمعناى اسم مفعول، شترى است كه گوش آن را شكافته باشند. عرب گوشت بحيره را حرام مى‏دانست.

سائبه: حيوانى كه آن را رها مى‏كنند و از آن منفعتى نمى‏برند. حتى گوشت آن را نميخورند.

وصيله: به معناى «موصوله» و به معناى «واصله» هر دو استعمال ميشود. واصله:

زنى است كه موى زنى را بموى زنى وصل مى‏كند و پيامبر چنين زنى را- كه ممكن است از اين راه زن پيرى را بجاى زن جوانى قالب كند- لعن كرده است. موصوله: يعنى چيزى كه به چيز ديگر وصل شده است. البته در آيه، بشرحى كه خواهد آمد، به معناى واصله، مناسبتر است.

مقصود

اكنون خداوند خبر مى‏دهد كه قومى مثل آنان كه از پيامبر سؤالات بيهوده ميكردند، سؤالاتى كردند و چون جواب شنيدند، كافر شدند. مى‏فرمايد:

- قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها كافِرِينَ‏: در اين باره اقوالى است:

1- منظور قوم عيسى است. آنها از او خواستند كه برايشان «خوان آسمانى» نازل شود، آن گاه كافر شدند. اين قول از ابن عباس است.

2- منظور قوم صالح است كه از او درخواست شتر كردند، آن گاه شتر را كشتند و كافر شدند.

3- منظور قريش است كه از پيامبر خواستند كه «صفا» را طلا كند. اين قول ازسدى است.

4- منظور كسانى است كه از پيامبر نام پدر خود و نظاير آن را مى‏پرسيدند و چون آنها را پاسخ مى‏داد، مى‏گفتند: نه چنين است. بنا بر اين منظور نهى از سؤال در باره انساب جاهليت است، زيرا گاهى در اينباره سؤالاتى مى‏كردند كه جواب پيامبر به عقيده آنان تطبيق نمى‏كرد و او را تكذيب مى‏كردند. اين قول از ابو على جبايى است.

پرسش از چه چيزهايى مى‏توان سؤال كرد و از چه چيزهايى نه؟

پاسخ چيزهايى كه از امور دين و دنيا بعمل انسان بستگى دارد، مى‏توان درباره آنها سؤال كرد و چيزهايى كه بستگى بعمل ندارد، مثل- تاريخ مرگ يا ولادت كسى- سؤال كردن از آن بى‏مورد است. بنا بر اين كسى نبايد از پيامبر بپرسد كه پدر واقعيش كيست؟ زيرا مصلحت ايجاب مى‏كند كه پدر شخص، كسى شمرده شود كه همسر و همبستر مادر اوست، اگر چه از نطفه او آفريده نشده باشد. بنا بر اين چنين سؤالى سفيهانه است.

اكنون به جواب يكى ديگر از سؤالات آنها مى‏پردازند. برخى گفته‏اند: از آنجا كه در آيات پيش، درباره حلال و حرام گفتگو شده است، به بيان چيزهايى كه بعقيده مردم جاهليت، حرام بوده، مى‏پردازد:

- ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ: منظور اين است كه خداوند «بحيره» را حرام نكرده است. مردم جاهليت، خودسرانه، بحيره را حرام شمردند بحيره، شترى است كه پنج شكم زاييده و آخرين فرزند او «نر» باشد. عرب، گوش بحيره را مى‏شكافت و ديگر از نحر كردن و سوار شدن آن خوددارى مى‏كرد. اين معنى از زجاج است.

ابن عباس گويد: هر گاه شترى پنج بار مى‏زاييد، اگر بچه آخرش نر بود او را مى‏كشتند و همه زنان و مردان گوشت آن را مى‏خوردند و اگر ماده بود گوشش را مى-شكافتند و پشم آن را نمى‏كندند. در موقع كشتن، نام خدا را بر او نمى‏بردند و بار بر پشت او نمى‏گذاشتند، شير و منافع ديگر آن بر زنان حرام بود، اما بر مردان حلال بود.

اگر شتر مى‏مرد، زنان و مردان از گوشت آن مى‏خوردند.

محمد بن اسحاق گويد: بحيره ماده شترى است كه مادرش «سائبه» باشد.

وَ لا سائِبَةٍ: سائبه شترى بود كه آن را رها و از منافع آن چشمپوشى مى‏كردند.

هر گاه كسى نذر مى‏كرد كه سفرش بى‏خطر يا بيماريش بر طرف شود، مى‏گفت: شترم سائبه است. بنا بر اين مثل «بحيره» از آن نفعى نمى‏بردند و از چراگاه و آبخور، منع نمى‏كردند. اين قول از زجاج است. علقمه نيز چنين گويد.

برخى گفته‏اند: «سائبه» شترى است كه براى بتها آزاد شود. رسم عرب بود كه از مال خود- هر چه مى‏خواستند- براى بتها آزاد و در اختيار خدمتگزاران بتها قرار مى‏دادند و آنها شير چنين شترانى را بمسافران مى‏خورانيدند. اين قول از ابن عباس و ابن مسعود است.

محمد بن اسحاق گويد: «سائبه» شترى است كه ده فرزند ماده بزايد. آنها از سوار شدن و كندن پشم و نوشيدن شير چنين شترى خوددارى مى‏كردند. تنها براى مهمانها عيبى نداشت. هر گاه پس از ده بچه ماده، يازدهمين بچه ماده را بدنيا مى‏آورد، گوش بچه را مى‏شكافتند و با مادر رها مى‏كردند. اين بچه «بحيره» ناميده ميشد.

وَ لا وَصِيلَةٍ: اين يكى در مورد گوسفندان است. هر گاه گوسفند، بچه ماده، مى‏زاييد، براى خودشان بود و هر گاه بچه نر مى‏زاييد، براى خدايان بود و هر گاه از يك شكم، يك نر و يك ماده مى‏زاييد، مى‏گفتند: «وصلت اخاها» يعنى بچه ماده، برادر خود را حفظ كرد. از اينرو بچه نر را براى خدايان قربانى نمى‏كردند. اين معنى از زجاج است.

ابن مسعود و مقاتل گويند: هر گاه گوسفند، هفت شكم مى‏زاييد، در صورتى كه بچه هفتم نر بود، بچه را براى خدايان مى‏كشتند و گوشتش را مردها مى‏خوردند، نه زنها. و اگر ماده بود، نگه مى‏داشتند و اگر يك نر و يك ماده بود، مى‏گفتند: برادرخود را حفظ و او را بر ما حرام كرد و هر دو حرام شمرده مى‏شدند. منافع و شير آنها براى مردان بود نه زنان.

محمد بن اسحاق گويد: هر گاه گوسفندى در پنج شكم، ده بچه ماده مى‏زاييد، مى‏گفتند: «وصيله» شد. بچه‏هايى كه بعداً مى‏زاييد، براى مردان بود نه زنان.

وَ لا حامٍ‏: حامى شتر نرى بود كه از صلب او ده بطن بوجود مى‏آمد، در اين وقت مى‏گفتند: «حامى» شد. بعد از آن ديگر بار بر پشت آن نمى‏گذاشتند و از آبخور و چراگاه، منع نمى‏شد. اين معنى از ابن عباس و ابن مسعود و مختار ابو عبيده و زجاج است. فراء گويد: شتر نرى بود كه بچه بچه‏اش لقاح مى‏شد، در اين وقت «حامى» شمرده مى‏شد و بر او سوار نمى‏شدند.

خداوند متعال در آيه اعلام مى‏كند كه هيچيك از «بحيره، وصيله، سائبه و حامى» را تحريم نكرده است. ابن عباس از پيامبر گرامى روايت كرده است كه «عمرو بن لحى» يكى از پادشاهان مكه بود كه براى نخستين بار، دين اسماعيل را تغيير داد و بتها را نصب كرد و گوش بحيره را شكافت و سائبه را آزاد كرد و وصيله را رواج داد و حامى را اختراع كرد. من او را در آتش جهنم ديدم كه مردم از بوى او در عذاب بودند.

وَ لكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ‏: در اينجا خداوند از حال كافران خبر مى‏دهد كه آنها با ادعاى اينكه اين گونه مطالب از خداوند است، بخدا نسبت دروغ مى‏دهند.

وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ‏: اكثر آنها عقل ندارند، زيرا فكر نمى‏كنند كه اين مطالب، مجعول و ساختگى است. قتاده و شعبى چنين معنى كرده‏اند. ابو على جبايى گويد: مقصود اين است كه اكثر آنها نمى‏دانند چه چيز بر آنها حلال و چه چيز حرام است؟ يعنى تنها عده كمى از آنها معاند هستند.

دلالت آيه‏

اين آيه بر بطلان قول جبريان دلالت دارد، زيرا خداوند بحيره و سائبه و

وصيله و حامى را نتيجه فعل خود نمى‏شمارد. در حالى كه به نظر اينان، همه چيز اثر مستقيم فعل و آفرينش پروردگار است.

سپس خداوند متعال مردمى كه چنين امورى را بخدا نسبت داده‏اند، كافر و مفترى شمرده است، زيرا چيزى بخدا نسبت داده‏اند كه از فعل خداوند نيست. اين مطلب واضح است.

تفسیر مدیریتی

مدیریت سوالات و پرسمان

1. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا- جامعه ایمانی مخاطب است تا از آسیبها دور شود مومن آسیب پذیر است مگر دائما توانمند شود .
2. لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ-سوال از اموری که پاسخش تلخ است نباید پرسیده شود .
3. وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ – بگذارید پاسخ از بالا بیاید که مطمئن کننده است .
4. عَفَا اللَّهُ عَنْها وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (101) – سوالات بیمورد گناه است و دارای عقاب ولی خداوند میگذرد سوالات را مدیریت کنید
5. قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها كافِرِينَ (102) – در ادوار سازمانی از این سوالت میکردند و پشیمان شدند . سوال باید بهنگام و بهنجار باشد.
6. ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِيلَةٍ وَ لا حامٍ – نمونه سوالات از قبل که مفید نبود در خصوص یکسری حیوانات .
7. وَ لكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
8. وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (103)
9. وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى‏ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ
10. قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا
11. أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ (104) سوالات بیهوده و دست انداز سوالاتی ارتجاعی و ارتجالی است حرفه عقب مانده هاست که برای چالش رهبران سوال میکردند و باعث انحطاط جامعه میشدند .

جمع بندی

سوال کلیدعلم و رکن دوم نظریه پردازی است خیلی مهم است باید مرتب سوال پردازی کرد نوع اخبار حاوی احکام شرع بلکه خیلی آیات معلول پرسش ها ی کاربردی ست . اگر پرسمان ها مدیریت شود وحقیقی و منطقی باشد قطعا با پاسخ های صحیح روبرو میشود و باید از اهلش سوال شود که کارشناس هستند حتما به بالندگی سازمانی کمک میکند و اصولا هیئت های اندیشه ورز بر اساس پرسمان علمی به بازدهی عالی میرسد (والله العالم)